

## اقتصاد بین الملل

هستند و از مناطقی می‌گذرند که دستخوش بحران سیاسی هستند. در گزارش به کمیسیون سه جانبه می‌خوانیم: «مساله خطوط لوله بود که طبیعت سیاسی نفت و گاز در حوزه خزر را، به‌طور ویژه آشکار ساخت<sup>۱</sup>». در صفحه ۸۸ همین گزارش آمده است: «رقابت ژئوپولیتیک واقعی، بر سر مسیر خطوط لوله است.»

## دور باطل قفقاز

این رقابت، در آغاز، بر سر انتقال میزان نفتی بود که در فاصله استخراج تا نقطه اوج بهره‌برداری به‌دست می‌آید و در اصطلاح "early oil" خوانده می‌شود. رقابت، به مسابقه و مبارزه‌ای انجامید که ضمن آن نه تنها نفت، بلکه خون بسیار فوران یافت.

حتی استالین به آسیب‌پذیری میدان‌های نفتی باکو اشاره کرده بود: «خرابکاران - حتی یک مرد با یک قوطی کبریت - می‌توانند زیان‌هایی جدی برای ما به‌بار بیاورند.» (نقل از صفحه ۵۳۱ کتاب دانیل یرگین با عنوان Der Preis). استالین، تصور می‌کرد که خطر خراب‌کاری، پس از جنگ جهانی دوم، از ایران برخواهد خاست که رژیم روسیه دست‌نشانده انگلیس داشت. در دهه نود، خطر بیش از همه در قفقاز شعله‌ور شد، زیرا تنها راه سنتی ترانزیت تا ۱۹۹۸ از باکو آغاز می‌شد و با پشت سر نهادن مناطق کوهستانی قفقاز، داغستان، و گرسنی در چپن به «نووروسیسک» در ساحل دریای سیاه می‌رسید. این، کوتاه‌ترین و ارزان‌ترین راه برای انتقال نفت باکو و همچنین میدان نفتی تنگیز قزاقستان، به‌وسیله یک انشعاب لوله است. به این ترتیب، روسیه تقدم داشت، اما تنها تا زمانی که بتواند بهره‌برداری مطمئن و بدون مزاحمت از خط لوله را تضمین کند. این وضع، با بروز دو جنگ چپن، که نخستین آن سه ماه پس از تشکیل کنسرسیوم نفتی بین‌المللی (AICO) در ۱۹۹۴ در آذربایجان آغاز شد، تغییر کرد. در جنگ‌های شمال قفقاز، امریکایی‌ها نیز، بعضاً با همکاری طالبان که آن زمان هنوز متحد آن‌ها بودند دست داشتند و گروه‌های بنیادگرای اسلامی از کویت، عربستان سعودی و یمن، اسلحه و پول برای اسلام‌گرایان چپن و با سایف و خطاب، که رهبری آن‌ها را در دست داشتند، می‌فرستادند. (فرانکفورت آلمگامینه، ۲۴ نوامبر ۱۹۹۹). حتی از نوامبر ۱۹۹۷ پس از آن که خط لوله به‌شدت آسیب دیده در جنگ مرمت شد، نفت باکو از طریق گروسنی به نووروسیسک جریان یافت، اما چپن خواستار عوارض عبور بسیار زیادتری شد. در ضمن خط لوله به‌طور دائم بریده می‌شد و فرماندهان جنگی اسلام‌گرا، نفت آن را می‌کشیدند. چیزی که بعداً منتهی به دومین جنگ چپن شد. برژینسکی کارشناس امنیتی ایالات متحده امریکا، آن زمان هشدار داد: «چپن مسأله داخلی روسیه نیست!» اما وضع توازن قوا در منطقه برای او روشن بود: «با این‌که اوضاع در چپن بدتر از کوسووا است، روسیه صربستان نیست. به این دلیل، یک عملیات مشابه آن‌چه که ناتو در یوگسلاوی انجام داد، عملی نیست.» (فرانکفورت آلمگامینه، ۱۰ نوامبر ۱۹۹۹)

در جنوب قفقاز، «ژوکر ارمنستان» برای روسیه دارای همان نقشی

## جنگ نفت

(قسمت سوم و پایانی)

فرد اشمیت و کنراد شولر

ترجمه محمد جواد طالعی

## پوکر خطوط لوله

دراچه خزر، یک «الدورادو» ی جدید؟ شرایط طرح چنین دیدگاهی مطلوب به‌نظر می‌رسد. ذخایر عظیم نفت و گاز، اکتشافات همواره تازه، محصولی قابل تولید و ثمربخش، حکومت‌های آماده امتیازدادن که به تنهایی قادر به استخراج گنج‌های انرژی، حتی به‌مقدار کم نیستند، یک محیط مناسب سرمایه‌گذاری که به‌وسیله «منشور انرژی» باید ثابت یابد و از این طریق، سرانجام شانس به‌دست آوردن یک برگ برنده در برابر اوپک.

به‌نظر می‌رسد که کشورهای ثروتمند صاحب انرژی آسیای مرکزی، برای غارت بلامانع از سوی سرمایه فراملی آزاد شده باشند. اکنون، همه این‌ها، تنها با یک نقیصه روبه‌رو است: گنج‌های نفت و گاز را، چگونه باید به نرخ مناسب و بدون مزاحمت از منطقه بیرون کشید و به بازار جهانی رساند؟

منطقه، به‌لحاظ جغرافیایی و جغرافیای سیاسی موقعیت مناسبی ندارد و میان کوهستان‌ها و زمین‌های متروک و کشورهای قرار گرفته است که الزاماً غرب آن‌ها محبوب نیست. مهم‌تر از همه، این منطقه راهی به دریا ندارد، امری که نه تنها حمل‌ونقل را، بلکه استخراج و بهره‌برداری را نیز دشوار می‌سازد: دستگاه‌ها و سکوها‌های حفاری و کشتی‌های طراحی کارپایه، می‌بایست به‌زحمت به منطقه حمل و یادر خود منطقه ساخته شوند. تنها راه آبی: سیستم کانال ولگا-دن.

تا میانه دهه نود، تمام راه‌های دیگر حمل‌ونقل از روسیه می‌گذشتند. تمام مسیرهای خط لوله قابل پیش‌بینی، غیرقابل اعتماد

اروپا و همچنین کنسرن‌های نفتی، تنوع خطوط را ترجیح می‌دهند.

### ایران

تحقق بخشیدن شتابناک و مناسب به نیازها و انتقال نفت از طریق ایران، بیشتر به صورت یک معامله پایاپای بود. بر این اساس، می‌بایست نفت قزاقستان و باکو، در جنوب آسیای مرکزی، از دریایچه خزر به پالایشگاه‌های ایران در شمال کشور انتقال می‌یافت. نفت این پالایشگاه‌ها، تاکنون به وسیله یک خط لوله از جنوب ایران تأمین می‌شده است. ایران می‌بایست متعهد می‌شد همان مقدار نفت خام را، در جنوب به تانکرها پمپ کند و علاوه بر آن، نفت اضافی را (که در شمال دریافت کرده است) از طریق خط لوله آزاد شده خود، به جنوب انتقال دهد. معاون وزیر خارجه ایران، در نشست بهار ۲۰۰۰ ای. ای. اس<sup>۳</sup> که در آلماتی پایتخت قزاقستان تشکیل شد، این راه حل را با یک میلیارد و دویست میلیون دلار پیشنهاد کرد. هزینه‌ها، حتی از نصف آنچه برای راه حل جنوب پیش‌بینی شده است، کمتر می‌شد. اما این راه حل را، تاکنون «نه» حکومت آمریکا متوقف ساخته است. طبقه‌بندی ایران به عنوان «کشور توطئه‌گر» و تحریم‌های مرتبط با آن، شرکت‌های آمریکایی را از شرکت در چنین طرح‌هایی باز می‌دارد.

### افغانستان، پاکستان

کشیدن خط لوله از طریق افغانستان و پاکستان به اقیانوس هند نیز، مدت‌ها متوقف مانده بود. سر نخ این پروژه را، با حجم سرمایه‌گذاری ۱۵ میلیارد دلار، کمپانی یونوکال (United of California) در دست داشت که توانسته بود کیسینجر وزیر خارجه آن زمان ایالات متحده آمریکا را، به عنوان عامل پر نفوذ صحنه سیاست، برای خود جذب کند. کنسرن آمریکایی، همراه با شرکت دلتا اوپل عربستان سعودی، طرح ایجاد یک شبکه لوله نفت و گاز را تا هندوستان، همراه با استخراج میدان‌های نفتی مطمئن و احتمالی افغانستان ریخته بود. همکاری متقابل و صمیمانه میان سیا و فرزند خوانده‌اش سرویس مخفی پاکستان (ای.اس.ای) به همین دوران باز می‌گردد. طالبان، از سوی ای.اس.ای آموزش می‌یافتند و به لحاظ مالی از سوی عربستان سعودی و سیا پشتیبانی می‌شدند. «راینر فرایتاگ - ویرمینگهاوس» از انستیتو تحقیقات شرق و بین‌المللی (آلمان) می‌نویسد: «دخالتهای بازیگران خارجی در افغانستان، از مبارزه برای خطوط لوله جدا نیست. این را، که طرف‌های جنگ خانگی تا چه حد مورد استفاده شرکت‌های نفتی قرار می‌گیرند، تنها می‌توان حدس زد. ایران، با طالبان مبارزه می‌کند و سایر گروه‌ها را با پول و سلاح مورد پشتیبانی قرار می‌دهد. ایران، اما می‌خواهد پروژه یونوکال را نیز متوقف کند، زیرا که این پروژه نفوذ آمریکا را در پشت سر این کشور گسترش می‌دهد و در نقشه‌های ایجاد خط لوله ایران با ترکمنستان خرابکاری می‌کند.»<sup>۴</sup>

لاس‌زدن با طالبان، به نظر می‌رسید که برای منافع آمریکا نتایج بسیاری به بار بیاورد. این امر، خطوط لوله سودبخش و نفوذ در گذرگاه افغانستان را، که به لحاظ جغرافیای استراتژیک بسیار مهم بود، تضمین می‌کرد. «جنگندگان خدا» از دیدگاه تعیین‌کنندگان استراتژی آمریکا، هم‌زمان به عنوان سلاحی با کاربردهای گوناگون برای مداخله در تمام

بود که «کارت چچن» برای آمریکا بازی می‌کرد. روسیه، برای این‌که طرح خط لوله باکو به بندر گرجی سوپسا در ساحل دریای سیاه را خنثی کند، در درگیری میان ارمنستان و آذربایجان بر سر کارا باخ، جانب ارمنستان را گرفت و در گرجستان از جدایی خواهانی پشتیبانی کرد که علیه شواردنازه رئیس جمهور غرب‌گرا می‌جنگیدند. با این همه، روسیه نتوانست مانع از آن شود که خط لوله، با استفاده از شبکه‌های موجود، کشیده شود. در دسامبر ۱۹۹۸ عملیات کشیدن خط لوله به پایان رسید و از همان زمان، نفت کنسرسیوم بین‌المللی آذربایجان با ظرفیت روزانه ۱۰۵ هزار بشکه انتقال می‌یابد. حداکثر ظرفیت انتقال این خط لوله روزانه ۱۵۰ هزار بشکه است. یعنی این خط لوله برای انتقال نفت فراوان، به هنگام بهره‌برداری اصلی، کافی نخواهد بود. روسیه بی‌کار نشست. در آوریل ۲۰۰۰ شرکت خط لوله روسی «ترانس نیفت» اعلام کرد که در مسیر شمالی به سوی نوووروسیسک، لوله‌کشی از کنار چچن را به پایان رسانده است. در حمله تروریست‌های چچن به داغستان (جمهوری همسایه چچن)، که در پاییز ۱۹۹۹ رخ داد، می‌بایست این مسیر جانبی نیز امنیت خود را از دست می‌داد، اما صدور اسلام‌گرایی نوع چچنی، در میان مردم داغستان به هدف برخورد نکرد. شرکت ملی نفت آذربایجان<sup>۲</sup> متعهد شد که روزانه ۱۰۰ هزار بشکه از نفت خود را از طریق این خط لوله پمپاژ کند.

باری، اولین بخش مبارزه بر سر انتقال early Oil با یک نتیجه مساوی میان روسیه و غرب به پایان رسید. اما غوغای جنگ بر سر «نفت فراوان» حاصل از بهره‌برداری اصلی، تا امروز ادامه دارد.

### جنگ بزرگ بر سر «نفت بزرگ»

ایالات متحده آمریکا می‌خواهد در انتقال نفت اصلی انحصار خط لوله روسیه را در هر شرایطی بشکند. مسأله بر سر نفت فراوان شرکت ملی نفت آذربایجان و محصول میدان نفتی تنگیز قزاقستان است. در هر دو مورد، باید بهره‌برداری اصلی تا ۲۰۰۳ تحقق یابد. بعدها، نفت میدان کاشاگان قزاقستان نیز، بر این افزوده می‌شود. گاز ترکمنستان نیز باید در همین زمان به حداکثر بهره‌برداری رسیده باشد. همچنین روس‌ها به‌خاطر این که می‌توانند از بزرگترین بخش خط لوله‌های موجود استفاده کنند، برای خط لوله ام. ای. پی (Mein Export Pipeline) هم ساده‌ترین و ارزان‌ترین راه حل را دارند. نفت از باکو به کمک خط لوله شمالی به نوووروسیسک انتقال می‌یابد و در آن‌جا به کشتی‌ها پمپاژ خواهد شد. همچنین، نفت میدان تنگیز، از طریق خط لوله CPC و KTK به نوووروسیسک و یا از طریق شبکه خط لوله روسیه به اروپا خواهد رسید. نظام خطوط لوله روسیه، در ضمن برای انتقال گاز ترکمنستان نیز قابل بهره‌برداری خواهد بود.

غربی‌ها و چند ملیتی‌های نفتی، بر سر نبود پذیرش انحصار این چنانی روسیه و ایجاد یک مسیر جنوبی توافق داشتند. اما اختلاف، بر سر شکل و میزان راه‌های جانشین وجود داشته و دارد. نقشه‌های ایالات متحده آمریکا، آشکارا، حذف کامل قدرت مانور روسیه و جایگزینی آن را به وسیله یک انحصار غربی هدف قرار داده‌اند. اتحاد

## ایالات متحده آمریکا می‌خواهد در انتقال نفت اصلی انحصار خط لوله روسیه را در هر شرایطی بشکند. مسأله بر سر نفت فراوان شرکت ملی نفت آذربایجان و محصول میدان نفتی تنگیز قزاقستان است. در هر دو مورد، باید بهره‌برداری اصلی تا ۲۰۰۳ تحقق یابد.

بندر ترک منتقل شود. به موازات آن، می‌بایست یک خط لوله گاز نیز ایجاد شود و گاز ترکمنستان را به ترکیه و از آنجا به اروپای غربی انتقال دهد. به این ترتیب، طراحان امیدوار بودند که بتوانند سه کشور حوزه خزر را به یکدیگر وصل کنند.

در نوامبر ۱۹۹۹ طراحان جغرافیای استراتژیک ایالات متحده آمریکا، مرحله‌ای از پیروزی خود را، با نمایش قدرت جشن گرفتند. برای نمایش به روسیه، همزمان با نشست OSZE در استانبول، متن تفاهم بر سر ایجاد خط لوله باکو به سیحان، در حضور بیل کلینتون به عنوان سرپرست نشست، از سوی ترکیه، آذربایجان و گرجستان به امضا رسید. قزاقستان و ترکمنستان، تنها توافق نامه‌هایی برای حمل اضافی نفت امضا کردند. روزنامه دی تسایت آلمان، در تاریخ دوم دسامبر ۱۹۹۹ پیرامون نشست استانبول نوشت: «روح جنگ سرد بر فراز قصر سیراگان در پرواز است. رئیس جمهور کلینتون در نقش پدر خوانده ظاهر می‌شود، در حالی که روسیه به‌عنوان یک همسایه مهم باید بیرون بماند».

### روسیه بازی را به هم می‌زند

اما روسیه به این سادگی حاضر نبود مهره‌هایش را از شطرنج «بازی بزرگ» کنار بکشد. در حالی که طرح ایجاد خط لوله باکو به سیحان هنوز مراحل مقدماتی و پژوهشی خود را سپری نکرده بود و برای رسیدن به مرحله بهره‌برداری سال‌ها وقت لازم داشت، روسیه اعلام کرد که به هدف رسیده است:

۱. در آوریل ۲۰۰۰، تنها پنج ماه پس از جشن پیروزی کلینتون در استانبول، شرکت ترانس نفت، سازنده خطوط لوله روسیه اعلام کرد که انشعاب کنار چین را به پایان رسانده است. به این وسیله، نفت اصلی کنسرسیوم بین‌المللی نفت آذربایجان نیز می‌تواند از طریق مسیر شمالی انتقال یابد. «لوک اویل» بزرگترین کنسرن نفتی روسیه با ۱۰ درصد سهام کنسرسیوم بین‌المللی، در همان زمان اعلام کرد که نفت خود را از طریق خط لوله شمال به بندر نوووروسیسک در کنار دریای سیاه خواهد فرستاد.

۲. در سیزدهم اکتبر ۲۰۰۱ اولین نفتکش در بندر نوووروسیسک با نفت قزاقستان پر شد. مجله اشپیگل، در تاریخ ۲۲ اکتبر نوشت: «حمل نفت از طریق خط لوله ۱۵۸۰ کیلومتری را که به دلایل امنیتی در زیر خاک کشیده شده است، یک کنسرسیوم روسی، قزاق و عرب تحت رهبری کنسرن آمریکایی شورورن / تکراکو اداره می‌کند». خط لوله معروف به ث. پ. ث. و ک. ا. ت. ک. ا. در تابستان ۲۰۰۱ تکمیل شد. این خط

منطقه جلوه می‌کردند: برای به‌هم‌زدن امنیت آیت الله‌های شیعی دزایران، برای هدایت مسلمانان جدایی‌خواه سین‌یانگ در غرب چین، برای پشتیبانی از تروریست‌های چچن علیه «شیطان روسی» و برای بی‌ثبات کردن کشورهای آسیای مرکزی، پیش از همه ازبکستان و تاجیکستان. (البته) اگر این اسامه بن‌لادن ضد مسیحیت نمی‌بود که بچه‌های سنی مکتب قرآن را علیه کفار آمریکایی هدایت کند. زمانی که این مرد، به‌طور آشکار، از خاک افغانستان قتل‌عام نایروبی را سازمان‌دهی کرد، سرگرمی بنیادگرایی دستگاه اداری ایالات متحده آمریکا متوقف شد. در اوت ۱۹۹۸ آن‌ها شش پایگاه بن‌لادن و طالبان را در افغانستان بمباران کردند و خواستار تحویل دشمن عمده خود شدند. در همان ماه، یونوکال نیز طرح‌های خط لوله خود در افغانستان را، به‌طور موقت، به‌دلیل ناامنی اوضاع، متوقف ساخت.

### حمل نفت از طریق ترکیه؟

واشنگتن، پس از بسته شدن راه افغانستان و راه خودش در ایران، روی طرح خط لوله جنوب غربی، از باکو به گرجستان و از آنجا تا بندر سیحان ترکیه، در کنار اقیانوس میانه، فشار آورد. نفت، می‌بایست از آنجا به اروپا حمل می‌شد. ریزفرایتاگ - ویرمینگهاوس می‌نویسد: «اسرائیل هم امیدوار است که در آینده بتواند نفت خزر را، از طریق بندر سیحان دریافت کند.»<sup>۵</sup> اما این مسیر هم از مناطق جنگی می‌گذرد. ویرمینگهاوس، در صفحه ۲۲ اف همین اثر می‌نویسد: «خط لوله باکو به سیحان، می‌بایست از مناطق کردنشین و جنوب گرجستان بگذرد که در آنجا یک اقلیت قدرتمند ارمنی زندگی می‌کنند و نیروهای روس مستقر هستند.»

تعیین‌کننده‌ترین جنبه منفی این طرح، اما، در این امر نهفته است که گران‌ترین گزینش نیز خواهد بود. هزینه‌ها، در بیان رسمی، ۲/۵ میلیارد دلار تخمین زده می‌شوند، اما در بیان غیررسمی روی ۴/۵ میلیارد دلار حساب می‌شود. این خط لوله، تنها در صورتی پاسخگوی هزینه‌های خود خواهد بود که به اندازه کافی نفت از طریق آن پمپاژ شود و بهای نفت بالا باشد.

کنسرسیوم بین‌المللی نفت آذربایجان، هزینه استخراج و انتقال هر بشکه نفت خود را، از طریق این خط لوله، ۷ تا ۹ دلار برآورد می‌کند. به این دلیل، دوازده کنسرن نفتی عضو این کنسرسیوم در ۱۹۹۸ علیه کشیدن این خط لوله رأی دادند. اما واشنگتن سر سخت باقی ماند. در طرح‌های تازه، پیش‌بینی شده بود که نفت میدان‌های قزاقستان نیز، از طریق دریای خزر به باکو پمپاژ و از آنجا به کمک خط لوله سیحان به

می‌خواستند مسیر نفت را از روسیه دور کنند، اما حالا روسیه کاری کرده است که امریکایی‌ها باید به لوله‌ها خیره شوند.

### پیروزی آدم نفتی‌ها

روز چهارم دسامبر ۲۰۰۱ نشریه «هندلز بلات» اعلام کرد: «ایالات متحده امریکا دست روسیه را در پوکر خطوط لوله حوزه خزر باز می‌گذارد.» دستگاه اداری بوش، اکنون سلاح را بر زمین نهاد. اسپنسر آبراهام، وزیر انرژی ایالات متحده امریکا، در مراسم گشایش خط لوله کنسرسیوم خطوط لوله خزر شش میان تنگیز و نوووروسیسک گفت: «این خط لوله، اطمینان نسبت به تأمین انرژی جهان را تقویت می‌کند.» و هندلز بلات از این اظهار نظر چنین نتیجه‌گیری کرد: «سیاست تازه واشنگتن به این معنی است که احتمالاً طرح خط لوله رقیبی که قرار بود از باکو به گرجستان و از آنجا تا بندر سیحان در ترکیه کشیده شود و تاکنون به شدت مورد پشتیبانی ایالات متحده امریکا بود، کنار نهاده می‌شود.»

دولت ترکیه که مسأله را تحقق یافته می‌دید، حتی سال پیش، متوسل به فشار شد. وزیر انرژی ترکیه، با توجه به راه افتادن نوووروسیسک و سوپسا، تهدید کرد: «تنگه بسفور برای ابد به روی حمل همه نفت‌ها از دریای سیاه باز نخواهد بود.»

این‌جا، در عمل یک بمب ساعتی تیک تاک می‌کند. حتی با توجه به تازه‌ترین فیلم جیمزباند «جهان کافی نیست» می‌توان از یک بمب اتمی سخن گفت. تنگه بسفور، با عبور سالانه ۵۰ هزار کشتی، فشاری بیش از ظرفیت را تحمل می‌کند. این را که چه وقت احتمالاً در قلب شهر میلیونی استانبول فاجعه‌ای رخ دهد، گذشت زمان تعیین خواهد کرد: نفت‌کشی که هفته‌ها در آتش می‌سوزد. آژانس جهانی انرژی می‌ترسد که چنین حادثه‌ای راه انتقال مواد سوختی را، برای مدتی طولانی ببندد و بازارهای انرژی را دست‌خوش آشفتگی کند. اما حربه بسفور نیز، به زودی از دست ترکیه بیرون کشیده خواهد شد.

### خط لوله ماورای بالکان

یک نقشه مشخص پیش بینی می‌کند که نفت باید با کشتی از نوووروسیسک به ترمینال نفتی بورگاز بلغارستان، در کنار دریای سیاه انتقال یابد. از آن‌جا، ماده خام باید از طریق یک خط لوله ماورای بالکان، که میان بلغارستان، مقدونیه و آلبانی کشیده می‌شود، به بندر فلوره در آلبانی پمپاژ شود. آن‌طور که شبکه اول تلویزیون سوئیس در ۳۱ اوت ۲۰۰۱ گزارش داد، شرکت امریکایی «آمبو»<sup>۷</sup> حق انحصاری ایجاد این خط لوله را در کشورهای ذی‌ربط کسب کرده است. آمبو، به‌طور مستقیم با شرکت Brown & Root در ارتباط است که پایگاه «بند استیل» را با ماموریت ارتش امریکا در کوزوو ساخت و مسؤول تأمین غذای سربازان امریکایی در سراسر بالکان بود. پایگاه بند استیل، پس از جنگ ویتنام بزرگترین پایگاه نوبنیاد امریکایی بود. شرکت «براون اند روت» در ضمن خود به کنسرن «هالیورتون» تعلق دارد که یکی از مهم‌ترین شرکت‌ها در معاملات نفت است. رئیس بزرگ این کنسرن، تا پیش از انتخاب شدن در دولت جدید امریکا، دیک چنی،

لوله باید در آغاز سالانه ۲۸ میلیون و بعدها سالانه ۶۷ میلیون تن نفت را به بندر نوووروسیسک پمپاژ کند.

به این طریق، طرح خط لوله باکو به سیحان، به زیر سؤال رفت. این خط لوله، تنها در صورتی اقتصادی خواهد بود که سالانه دست کم ۲۰ میلیون تن نفت از طریق آن پمپاژ شود. و این بسیار بیش از آن است که آذربایجان می‌تواند به‌صورت اضافی صادر کند. بانک‌های بین‌المللی، خواستار آنند که در مجموع پمپاژ ۳۰۰ میلیون تن نفت از طریق این خط لوله تضمین شود. در غیر این‌صورت، تضمینی برای بازپرداخت بهره وجود نخواهد داشت. به این دلیل، می‌بایست نفت قزاقستان نیز، از طریق این خط لوله پمپاژ شود، اما دولت قزاقستان، تاکنون برای این امر کمتر آمادگی نشان داده است. حتی در نشست اقتصادی اروپا، آسیا در آلمانی، ناظر بایف رئیس جمهور قزاقستان اعلام کرد: «جمهوری‌های آسیای مرکزی، در راه انتقال مواد انرژی خود به غرب، نمی‌توانند روسیه را نادیده بگیرند.» روزنامه دی تسایت آلمان، در تاریخ ۴ مه ۲۰۰۰ به نقل از ریچارد ماسکه معاون کنسرن شورون نوشت: «در حال حاضر خطوط لوله گسترش یافته است. اگر این‌ها مدرنیزه شوند، نفت می‌تواند از خزر به‌طور مستقیم به اروپا انتقال یابد.»

وضع، در مورد گاز هم شبیه همین است. نیازوف رئیس جمهور ترکمنستان، ابتدا به سلیمان دمیرل رئیس جمهور ترکیه قول داده بود که گاز را در اختیار او قرار دهد، اما فقط یک ماه بعد، رهبر ترکمن‌ها، ماده انرژی‌زای محبوب را، به پوتین رئیس جمهور روسیه فروخت. براساس این معامله، می‌بایست ظرف سی سال آینده ۵۰ میلیارد متر مکعب گاز به روسیه جاری شود. ۴۰ درصد بهای گاز به‌صورت نقدی پرداخت و بقیه آن به‌صورت کالاهای مصرفی جبران خواهد شد. از این طریق، بار دیگر، خط لوله گاز ماورای خزر، که بنا بود از ترکمن باشی با پشت سر نهادن دریای خزر به باکو کشیده شود، مورد سؤال قرار می‌گیرد. هزینه این خط لوله دو میلیارد دلار است و بعد از معامله پوتین و نیازوف دیگر مقرون به‌صرفه نیست.

مدیر شورون در «نیکسانا» اروپا، آسیا توضیح داده است: «هر کس که خواستار یک خط لوله سیاسی است، باید هزینه آن را نیز پردازد. اگر دولت ایالات متحده امریکا آمادگی این کار را دارد، چه بهتر!»<sup>۸</sup> اما تشکیلات اداری کلیتون نیز نمی‌خواست در معامله اضافی خط لوله سیحان مشارکت کند. در آوریل ۲۰۰۰ کلیتون یک بار دیگر پروژه را به جریان گذاشت و ترتیبی داد که قرارداد دیگری برای خط لوله باکو - سیحان امضا شود. اما این بار نیز، مثل استانبول، این روسای کشورهای فقیر بودند که قرارداد را امضا کردند و نه روسای فرا ملیتی‌های نفتی. این‌ها، در جریان گفت‌وگو در برابر یک کمیسیون سنا شکوه کردند. مثل «جی.روینسون وست» رئیس شرکت پترولیوم فینانس کمپانی که گفت: «اندیشه‌های اقتصادی، در درجه دوم اهمیت قرار گرفته‌اند. در حالی که دولت ایالات متحده همچنان این دست‌نویس ژئوپولیتیک را دنبال می‌کند، شرکت‌ها باید بار مالی را که برای این استراتژی پرداخت می‌شود، به دوش خود بکشند.»

چنین به‌نظر می‌رسد که در دور دوم پوکر خط لوله، نوبت به روس‌ها رسیده است. در آغاز استراتژیست‌های ایالات متحده امریکا

باقی است، منابع موثق در آسیای مرکزی، به طور آشکار، از یک جنگ اجتناب‌ناپذیر علیه نیروهای اسلامی در آینده سخن می‌گویند». واشنگتن، با عمل جراحی زخم چرکین افغانستان، تمام امکانات را برای خودش حفظ می‌کند. به گزارش Wirtschaftswoche در تاریخ چهارم اکتبر ۲۰۰۱، «وندی چمبرلین» سفیر ایالات متحده آمریکا در اسلام‌آباد، پیشاپیش قول قطعی عبور دادن خط لوله نفت و گاز را از خاک افغانستان و پاکستان به پرویز مشرف حاکم نظامی پاکستان داده بود. به عنوان پاداش خیانت به کودک دست آموزش طالبان.

این احتمال نیز وجود دارد که اکنون «کارت ایران» بازی شود. «ارزان‌ترین و اقتصادی‌ترین راه نسبت به همه راه‌های دیگر» آن‌طور که عادل‌الملی معاون وزارت امور خارجه ایران در کنفرانس ۲۰۰۱ آلمانی پیشنهاد کرد. چند ملیتی‌های نفتی نیز حاضرند با این کارت بازی کنند. تا زمانی که حکومت ایالات متحده آمریکا تحریم‌هایش را (علیه ایران) برنداشته است، هیچ چند ملیتی آمریکایی نمی‌تواند از این خط لوله استفاده کند. این مسأله، سبب شد که کمپانی اکسون موبیل موقعیت خود را در کنسرسیوم OKIOC<sup>۹</sup> از دست بدهد. این کنسرسیوم که پس از ترک ب پ آموکو و شرکت نفت دولتی نروژ از شش کنسرن تشکیل شده است، می‌خواهد بهره‌برداری از میدان عظیم نفتی کاشاگان را، که در میان میدان‌های نفتی بزرگ جهان جایگاه پنجم را دارد، در دست بگیرد. اداره این کنسرسیوم، در آغاز ۲۰۰۱ به کنسرن ایتالیایی آگیپ انتقال یافت. در حلقه کنسرسیوم، به صورت رسمی «تجارب آگیپ در قزاقستان» دلیل انتقال رهبری کنسرسیوم به این کنسرن ذکر می‌شود. اما در پس پرده، روشن است، که تحریم‌های ایالات متحده آمریکا علیه ایران، مانع از آن بوده که کنسرن آمریکایی اکسون موبیل این امتیاز را به دست آورد. به این ترتیب ایتالیایی‌ها که با ۲۹/۱۴ درصد سهام در کنسرسیوم او.کا. ای.اوسی مشارکت دارند، نقش کلیدی را در تصمیم‌گیری پیرامون خط لوله انتقال دهنده نفت قزاقستان در آینده می‌یابند.<sup>۱۰</sup> ظرفیت انتقال این خط لوله، روزانه دو میلیون بشکه تخمین زده شده است. آگیپ، از کنسرن‌هایی است که یک راه حل ایرانی را ترجیح می‌دهد. همین‌طور کنسرن فرانسوی «توتال - فینا» که با در اختیار گرفتن سهام ب پ آموکو و استیت اویل نروژ، با ۲۸/۵۷ درصد سهام، بزرگترین مشارکت را در کنسرسیوم دارد. در حال حاضر (هنگام انتشار این پژوهش) در این باره بحث می‌شود که در صورت لزوم، سهم کنسرن‌های آمریکایی اکسون موبیل و فیلیپس پترولیوم، از طریق یک مسیر غیر ایرانی صادر شود. اگر ایالات متحده آمریکا تحریم‌های خود علیه ایران را پس نگیرد و یا کاهش ندهد، این‌جا احتمالاً یک تنش جدی میان اتحاد اروپا و آمریکا بروز خواهد کرد. اما «چنی» به عنوان «آدم نفتی» ممکن است بتواند برای چرخش (در سیاست آمریکا نسبت به تحریم ایران) اقدام کند. معاون رئیس‌جمهور، در مبارزات انتخاباتی، بارها به این نکته اشاره کرد که تحریم ایران با منافع ایالات متحده آمریکا، در زمینه تامین نفت از منابع حتی‌الامکان گوناگون، تضاد دارد.<sup>۱۱</sup>

## آلمانی‌ها در جبهه

میکائیل ریچی، سردبیر نشریه تخصصی Neftecompass که در لندن

معاون فعلی رئیس‌جمهور بود. فاصله پایگاه نظامی بند استیل تا کریدور ۸ که خط لوله بالکان از آن خواهد گذشت، حتی از ۵۰ کیلومتر کمتر است. اغلب کارشناسان بر این عقیده‌اند که برای تضمین امنیت کریدور ۸ به حضور نظامی همیشگی و فوق‌العاده در مقدونیه نیاز است. به این ترتیب، ایالات متحده آمریکا در سپردن رهبری بخش مقدونیه ناتو به آلمان، پس از آن که منافع خود را در آن‌جا استحکام بخشید، بی‌توجه به سود خود نبوده است.

## عملیات افغانستان

آدم نفتی‌ها، با تغییر دولت در واشنگتن، کارشناسان جغرافیای استراتژیک خود را وارد دیوان سالاری ایالات متحده آمریکا کردند: جورج دبلیو بوش، دیک چنی، کاندولیزا رایس، همه چهره‌هایی از تجارت نفت.

بوش، به عنوان مدیر سابق نفت، اجازه نمی‌دهد که معاملات نفتی کوتاه و میان مدتش به خاطر پوکر درازمدت و ژئواستراتژیک خطوط لوله خراب شود. «دیو او رایی» رئیس شورون - تکزاکو، در مراسم گشایش خط لوله در نوووروسیسک، اعلام کرد: «کنسرسیوم تنگیز که با مشارکت عمده کنسرن‌های نفتی روسیه و قزاقستان به وسیله شورون تکزاکو اداره می‌شود، سبب اعتماد کنسرن‌های بین‌المللی برای سرمایه‌گذاری در قزاقستان خواهد بود».<sup>۸</sup>

توافق ایالات متحده آمریکا با روسیه بر سر موضوع خط لوله، همزمان، زمینه پیوستن روسیه را به اتحاد آمریکایی ضد ترور فراهم ساخت. و بالعکس: «اودو اشتاین باخ» کارشناس سرشناس مسائل شرق از انستیتو شرق‌شناسی هامبورگ، پس از حمله تروریستی یازده سپتامبر، در مصاحبه‌ای با نشریه Wirtschaftswoche گفت: «سیاست واشنگتن تا به حال بر این بود که روسیه را، از نفوذ بر جریان آینده نفت و گاز پس بزند. این سیاست می‌تواند اکنون تغییر کند. «توافق، از این فراتر می‌رود: نشریه Wirtschaftswoche و تاریخ چهارم اکتبر ۲۰۰۱ هدف را چنین توصیف کرد: «مطمئن ساختن تامین انرژی غرب و مشارکت دادن متعادل روسیه در سود». پوتین، در برابر این (امتیاز) پیشنهاد کرد که کاهش صادرات نفت جهان اسلام به بازار جهانی را جبران کند. روسیه، همراه با نروژ محدودیت فعلی صدور نفت اوپک را زیر پا می‌نهد و به سقوط بهای نفت کمک می‌کند.

این که رفاقت آمریکایی - روسی تا کی ادامه خواهد یافت، مسأله دیگری است. ایالات متحده آمریکا، بی‌گمان انحصار روسیه بر خطوط لوله را برای همیشه تحمل و معامله کنسرن‌ها را با بازار عظیم آسیا خراب نخواهد کرد. این کشور، بر سرکشیدن یک مسیر جنوبی تا خلیج فارس یا اقیانوس هند مصمم باقی خواهد ماند. دیوان سالاری جدید ایالات متحده آمریکا، همان‌طور که جورج دبلیو بوش حتی در زمان نامزدی برای مقام ریاست جمهوری اعلام کرد، هدف‌های ژئواستراتژیک را، به سادگی آب خوردن تغییر می‌دهد. کارهای پر سر و صدای فعلی او در منطقه به‌هر حال بیشتر «توفان صحرائی» سرب‌آلود پدرش را به یاد می‌آورد. در صفحه ۹۶ گزارش به کمیسیون سه جانبه که پیش از این به آن اشاره شد، جنگ علیه افغانستان پیش‌بینی می‌شود: «دست‌کم تا زمانی که افغانستان به عنوان یک زخم چرکین

امریکا، از ده‌ها سال پیش، با نخبگان فنودالی همکاری کرده است که قدرت داخلی خود را بر قانون اسلام متکی ساخته‌اند. کشور خدای عربستان سعودی، مدت‌ها یک الگو به حساب می‌آمد و از طالبان در افغانستان پشتیبانی می‌کرد. حاکمان اسلام‌گرا، به علت هم‌دستی‌شان با ایالات متحده آمریکا، و جاهت قانونی‌شان را، درست نزد خلق‌های خودشان، با سرعتی افزایشده از دست می‌دهند. بن‌لادن، در شکایت علیه ایالات متحده آمریکا، دو هدف را اعلام کرد که اکثریت قریب به اتفاق اعراب از آن پشتیبانی می‌کنند: آزادی و استقلال ملی برای فلسطینی‌ها و بهره‌برداری از منابع ملی توسط خود خلق‌های عرب. در هر دو زمینه، خلق‌ها، حاکمان خود را متحد آمریکا می‌یابند. اما هنگامی که این متحدان، پشتیبانی سیاسی و اجتماعی را در سرزمین خودشان از دست می‌دهند، برای ایالات متحده آمریکا هیچ وسیله‌ای جز به کار بردن اهرم نظامی باقی نمی‌ماند. از آن‌جا که وجاهت سیاسی نخبگان محلی به‌عنوان شرکای تاکتونی از دست می‌رود، امریکایی‌ها به سراغ نسخه حضور آشکار نظامی در خلیج فارس می‌روند.

### ایران و عربستان سعودی؛ دو ستون سلطه آمریکا

هنگامی که پس از جنگ جهانی دوم قدرت استعماری بریتانیا مستعمراتش را تکه به تکه رها می‌کرد، این ایالات متحده آمریکا بود که در خلیج فارس نظارت بر این عقب‌نشینی را بر عهده گرفت. در ۱۹۵۱ دولت دکتر مصدق در ایران، شرکت نفت ایران و انگلیس را، که امروز بریتیش پترولیوم نام دارد، ملی اعلام کرد. این امر که دولت مصدق به‌صورت قانونی بر سر کار بود و تصمیم او در زمینه ملی کردن نفت در یک رفراندوم از سوی اکثریت قاطع مردم تأیید شده بود، مانع از آن نشد که سیا در ۱۹۵۳ دولت را از طریق کودتا سرنگون کند و شاه را به حاکم مطلق تبدیل کند که متقابلاً اکثریت را در شرکت نفت جدید برای شرکت‌های امریکایی فراهم ساخت. همه تلاش‌هایی که در کشورهای حوزه خلیج فارس برای ملی کردن نفت صورت می‌گرفت، بیشتر به‌عنوان تهاجم کمونیستی تلقی می‌شد و در ۱۹۵۶ آیزنهاور رئیس‌جمهور وقت آمریکا دکترین خود را اعلام کرد. به‌موجب این دکترین، تمام کشورهای خلیج فارس، از کمک‌های اقتصادی و نظامی آمریکا و حتی همراهی نیروهای نظامی این کشور، در برابر یک «تهاجم کمونیستی» برخوردار می‌شدند. تجربه عراق، زمانی که در ۱۹۵۸ حکومت پادشاهی طرفدار بریتانیا در جریان قیام بر افتاد و حکومت انقلابی آغاز به ملی کردن نفت کرد، نشان داد که دکترین آیزنهاور، نه یک وعده توخالی، که یک تهدید بسیار جدی بود. وقتی که نقشه سیا برای قتل رهبر انقلاب عبدالکریم قاسم به‌ثمر نرسید، در ۱۹۶۳، تمام حکومت با کمک سیا سرنگون شد.<sup>۱۲</sup>

اما کار سیار روزبه‌روز سخت‌تر می‌شود. در ۱۹۶۸ حزب بعث در عراق قدرت را به‌دست می‌گیرد. یک سال بعد، کودتای افسران هوادار قذافی در لیبی به موفقیت می‌رسد. همراه با سوریه، مصر و الجزایر، در ۱۹۷۰ پنج کشور عربی دارای نظام سوسیالیستی می‌شوند که برخی از آن‌ها وزن قابل توجهی در اوپک دارند. این کشورها، روی افزایش قیمت نفت و سهم تولید خود فشار آوردند و به این ترتیب دست روی

انتشار می‌یابد، پس از فرود آمدن نخستین بمب امریکایی در افغانستان نوشت: «نقشه انرژی از نو ترسیم خواهد شد». واشنگتن، با جنگ دراز مدت خود، نه تنها نقشه جغرافیای انرژی، بلکه مهره‌های شطرنج اروپا آسیا را از نو ترتیب خواهد داد. این نکته را، گره‌ها در شرودر صدر اعظم آلمان نیز می‌داند. او می‌خواهد در این جنگ بی‌پایان، دست‌کم نقش یک همراه را بازی کند. به این دلیل، شرودر به‌طور مداوم مثل یک آدم آهنی همبستگی نامحدود با ایالات متحده آمریکا را تضمین می‌کند. آدم می‌خواهد هنگام تقسیم «تمدن ما» و «ارزش‌های جمعی غربی» حضور داشته باشد تا در محدوده یک «نظام نظم و قانون جهانی» برای خود جایی در آفتاب دست و پا کند. شرودر می‌گوید: «آلمان، باید مسئولیت تازه خود را، به‌صورت کامل، بپذیرد». مغز ملت، با شراب و هیاهوی «مسئولیت» مه‌آلود می‌شود تا موافقت آن‌ها با بازآفرینی قدرت جهانی امپریالیسم آلمانی برانگیخته شود. مسئولیت اخلاقی، به‌عنوان ورقه عبور به قدرت، به‌عنوان ترانسفورماتوری که به‌وسیله آن باید قدرت اقتصادی چاق و چله به خشونت نظامی مسلط تبدیل شود. شرودر و فیشر، به سختی می‌توانند انتظار بکشند تا فراخوان اعلام شود: «آلمانی‌ها پیش به سوی جبهه» آن‌ها، مثل آب‌جوی ترش به ماشین‌های نظامی و مواد انسانی ایالات متحده آمریکا خدمت می‌کنند. اما امریکایی‌ها شتابی ندارند، آن‌ها، دعاوی خود را آشکارا در آسیای مرکزی، به کرسی می‌نشانند و برای همیشه معطل هم پیمانان آلمانی و اروپایی خود نمی‌مانند. پیش از این، به‌هنگام استقرار نظم جدید بالکان اروپا، ژنرال چهار ستاره «ناومن» (بازرس کل پیشین وزارت دفاع و رئیس کمیسیون نظامی ناتو تا ماه مه ۱۹۹۹) متوجه شانس که برای اروپا وجود داشت شده بود. او، در گفت‌وگویی با هفته‌نامه اشترن (۳۱ مارچ ۱۹۹۹) گفته بود: «ما در جهانی بی‌نظم زندگی می‌کنیم. همه تلاش‌های پس از پایان جنگ سرد برای ایجاد یک نظم‌نویین جهانی تاکنون بی‌ثمر مانده‌اند. ایالات متحده آمریکا به میزانی افزایش‌یابنده در می‌یابد که به تنهایی حریف مسائل این جهان نیست. این کشور، نیازمند به شرکای قابل اتکا است و این شرکا، در نهایت اروپایی‌ها هستند».

شرمن دلبیو گارنت، گزارشگر امریکایی «گزارش به کمیسیون سه جانبه» و رئیس پیشین مشاوران پنتاگون در امور روسیه، اوکراین و اروپا آسیا تأیید می‌کند: «حتی دورنگرترین سیاست امریکایی در منطقه، نمی‌تواند بدون همکاری قوی با سایر شرکای صاحب منفعت، و مهم‌تر از همه کشورها و موسسه‌های همکار در کمیسیون سه جانبه تداوم یابد».

شرودر شانس را در این می‌بیند که به‌عنوان شریک جوان رهبری، در محدوده استراتژی جمعی امپریالیستی، منافع آلمان را نیز در نظم نوین جنگی بالکان اروپا آسیا تعقیب کند.

آن‌چه ایالات متحده آمریکا برای نفت می‌پردازد، به‌شکل سفارش تسلیحات، کالاهای مصرفی و سپرده‌های نخبگان فاسد، به کشورهای ثروتمند باز می‌گردد.

اما مسأله‌ای ظهور کرده است: ۹۰ درصد نفت کشورهای عضو اوپک، در زیرخاک کشورهای اسلامی نهفته است. ایالات متحده

## واشنگتن، پس از بسته شدن راه افغانستان و راه خودش در ایران، روی طرح خط لوله جنوب غربی، از باکو به گرجستان و از آنجا تا بندر سیحان ترکیه، در کنار اقیانوس میانه، فشار آورد. نفت، می‌بایست از آنجا به اروپا حمل می‌شد.

که سطوح بالای عربستان سعودی، به لحاظ اقتصادی اکنون مدت‌ها است که بخشی از «وال استریت» را تشکیل می‌دهند، زیرا درآمد اضافی ناشی از تجارت نفت را، نه در توسعه صنعتی کشور خودشان، که در بانک‌های سرمایه‌گذاری غربی به کار انداخته‌اند. مجموع درآمد کشورهای صادرکننده نفت، در فاصله سال‌های ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۷ از ۲۳ میلیارد دلار به ۱۴۰ میلیارد دلار افزایش یافت.<sup>۱۴</sup> تنها سعودی‌ها در ۱۹۷۸ صاحب ۷۷ میلیارد دلار دارایی خارجی بودند.<sup>۱۵</sup> به این ترتیب، آن‌ها کاری کردند که اضافه پرداخت غرب برای نفت، بار دیگر به غرب بازگشت. از این طریق، منافع مادی آن‌ها در نهایت امر، همراه با غرب رشد می‌کرد. سعودی‌ها به این دلیل برای «قیمت معقول نفت» تلاش می‌کردند که بهره‌ها و سود سهام آنان در غرب به این امر وابسته بود. گذشته از این، بیشتر کشورهای اوپک، از درآمد اضافی نفت، نه برای توسعه خود، بلکه برای خرید تسلیحات و کالاهای لوکس از غرب استفاده کردند. کشورهای عضو اوپک در ۱۹۷۴ هنوز دارای یک موازنه پرداخت مثبت ۶۷ میلیارد دلاری بودند، اما در ۱۹۷۸ با این که درآمدها همچنان افزایش یافته بود، ترازنامه، دو میلیارد دلار موازنه منفی را نشان می‌داد. این کشورها، پول خود را از پنجره به بیرون ریختند و در واقع به صندوق غرب.

ایالات متحده آمریکا، به لحاظ استراتژیک، روی دو کشور حساب می‌کردند: ایران و عربستان سعودی، به اصطلاح «ستون‌های دوقلوی» حضور آمریکا. ایالات متحده، تازه جنگ را در ویتنام باخته بود و در داخل کشور، برای مداخلات نظامی خارجی تازه، از پشتیبانی مردم برخوردار نبود. براساس دکترین نیکسون، که به موجب آن قدرت‌های دوست محلی می‌بایست وظایف پلیسی ایالات متحده آمریکا را در منطقه برعهده می‌گرفتند، آمریکا، رژیم شاه را به قدرت بزرگ منطقه تبدیل کرد. ژنرال «نورمن شوارتزکف» پدر فرمانده بعدی عملیات «توفان صحرا» در عراق، ساواک، پلیس مخفی دائمی شاه را سازماندهی کرد. تسلیحات نظامی به قیمت ۲۰ میلیارد دلار به ایران روانه شد تا او را به کمک پلیس قدرتمند تبدیل کنند.

ایران به هیچ عنوان دارای پوشش دموکراتیک نبود. بلکه دارای جامعه خشن و خودکامه‌ای بود که آن را بر اندام شاه دوخته بودند. ارتجاعی تراز آن، عربستان سعودی بوده و هست. در کشور خدا، شاه و رهبر روحانی (امام) در جامه یک اتحاد پرسنلی حکومت می‌کند. نه حزب سیاسی وجود دارد و نه انتخابات. پلیس مذهبی، بر اخلاق همگانی نظارت دارد. در جهان عرب، هر جا نیروهای دموکراتیک ملی قدرت را در اختیار گرفتند، عربستان سعودی قیام‌های ارتجاعی را علیه

شرکت‌های نفتی غربی گذاشتند. در ۱۹۷۲، در عراق اوضاع به جایی می‌رسد که رژیم بعث نفت این کشور را به‌طور رسمی ملی اعلام می‌کند. این کشور بلافاصله از سوی ایالات متحده آمریکا در لیست «حکومت‌های پشتیبان تروریسم» قرار می‌گیرد و آمریکا پشتیبانی شدید از قیام کردها را آغاز می‌کند.

مسئله ایالات متحده آمریکا از مدت‌ها پیش چیزی جز حفظ میراث بریتانیا و تأمین امنیت معاملات بین‌المللی نبود. نفت، که تا آن زمان ظاهراً به مقدار بیش از نیاز در دسترس بود، کمیاب شد، بازار نفت جای خود را به بازار فروشندگان داد و علاوه بر این، همواره تعداد بیشتری از فروشندگان جبهه خصمانه گرفتند.<sup>۱۳</sup> میزان این خصومت را، امریکایی‌ها باید در ۱۹۷۳ به دنبال جنگ جم کیپور در می‌یافتند که مصر به اسرائیل حمله کرد، اما ایالات متحده که در ۱۹۶۷ هم در جریان جنگ تهاجمی اسرائیل آرزوی پیروزی این کشور را داشت، از آن موفقیتی برای اسرائیل آفرید. پس از آن، اوپک تحت فشار اعضای رادیکال خود لیبی، عراق و الجزیره و هم چنین با موافقت عربستان سعودی، تصمیم به تحریم ایالات متحده و هلند به‌عنوان حریص‌ترین یاران اسرائیل گرفت. نفت در غرب تمام شد و آدم‌ها در آلمان می‌توانستند سرانجام در «یکشنبه‌های بدون اتومبیل» به قدم‌زدن در اتوبان‌ها بپردازند. هاینه من، رئیس جمهور وقت آلمان فدرال، در یک سخنرانی مؤثر تلویزیونی، (برای اشاره به ریخت و پاش‌ها) گفت: «ما، پشت پنجره‌ها مان را گرم کردیم»؛ «اما، مسئله کمتر به بازماندن پنجره‌ها و بیشتر به کشورهای کله‌شق صادرکننده نفت مربوط می‌شد که خطر خارج شدن آن‌ها از کنترل وجود داشت.

غرب، با به راه انداختن آژانس بین‌المللی انرژی و اکنش نشان داد. اکنون، اوپک به‌عنوان کارتل فروشندگان، در برابر اتحاد یکپارچه خریداران قرار گرفته بود. اما پیروزی، در سمت دیگری قرار داشت و اهمیت آن چنان زیاد بود که متحد ویژه آمریکا عربستان سعودی در مارس ۱۹۷۴ توانست به تحریم اوپک پایان دهد. عربستان سعودی که ۴۰ درصد ذخایر نفت خلیج فارس را در اختیار دارد، هدایت‌کننده طبیعی اوپک بوده و هست. عربستان سعودی، به‌طور دقیق به‌خاطر ذخایر عظیم خود، اهمیتی برای نرخ‌های بالای کوتاه‌مدت قائل نیست، بلکه برای ثبات درازمدت بازار تلاش می‌کند. در حالی که کشورهای دیگر نظیر ایران که ذخایرش زودتر رو به کاهش خواهد نهاد، مایلند نفت خود را به بالاترین قیمت ممکن بفروشند. به این ترتیب، سعودی‌ها، به‌موجب منطق پتانسیل نفتی خود، از بدو تولد همراه غربی‌ها به حساب می‌آیند. بر این نکته باید این واقعیت اساسی را افزود

نظامی خود را در عربستان سعودی آغاز کرد،<sup>۱۸</sup> اما پیش از آن، به سراغ دشمن تازه خود ایران رفت. برای این منظور، ایالات متحده به نیروهای زمینی منطقه‌ای نیاز داشت و این نیروها را در عراق یافت.

## جنگ اول و دوم خلیج فارس: امریکا کنترل نظامی را به دست می‌گیرد

با سقوط (شاه) در ایران، عراقی‌ها، موقعیت را برای تسویه حساب‌های کهنه با رقیب مناسب یافتند. مسأله آن‌ها، پیش از هر چیز، به دست آوردن دوباره شط‌العرب (اروند رود) بود. رودخانه‌ای که چهار سال پیش از آن مجبور شده بودند زیر فشار ایالات متحده امریکا به ایران تسلیم کنند. ایالات متحده، عراق را برای حمله تحت فشار قرار داد. آن‌ها، ترتیبی دادند که گزارش سرویس‌های مخفی از چند کشور عربی به عراق برسد که به موجب آن‌ها، نیروهای نظامی ایران، در صورت پیشروی ناگهانی عراق به سرعت متلاشی خواهند شد. در تمام مدت جنگ که می‌بایست هشت سال ادامه می‌یافت و به بهای زندگی ۸۰۰ هزار نفر منتهی می‌شد، ایالات متحده، با تأمین سلاح و شرکت مستقیم نظامی عراق را مورد پشتیبانی قرار داد. مواد جنگی، از طریق مصر و عربستان سعودی به عراق می‌رسید، کارشناسان سیا، به عنوان مشاور نظامی به بغداد می‌رفتند، جنگنده‌های امریکایی مجتمع‌های نفتی و قایق‌های گشتی ایران را بمباران می‌کردند.<sup>۱۹</sup> اما خدمات ایالات متحده، محدود بود. عراق می‌بایست بر ایران بزرگتر پیشی می‌گرفت، اما به هیچ عنوان بر این کشور پیروز نمی‌شد. تفسیر کارشناسانه هنری کیسینجر چنین بود که: «امیدوارم آن‌ها یکدیگر را نابود کنند».<sup>۲۰</sup> برای تحقق این هدف، ایالات متحده به ایران نیز اسلحه می‌رساند. در پروژه کشتار متقابل، همدستان عرب ایالات متحده امریکا، وفادارانه در کنار این کشور قرار داشتند. سعودی‌ها، بدون آن که سهم صادرات خود را با بازار هماهنگ کنند، نقش را در تصحیح Swing Producer اوپک بر عهده گرفتند. یعنی به تعادل به هم خورده میان میزان صادرات اوپک و بهای نفت پرداختند.<sup>۲۱</sup> آن‌ها، همراه با کویت، هزینه ماشین جنگی عراق را تأمین کردند. تنها کویتی‌ها بیش از ۳۰ میلیارد دلار به حساب رژیم صدام ریختند.

در ۱۹۸۸ هنگامی که آتش بس برقرار شد، برنده اصلی ایالات متحده امریکا بود. ایران، به عنوان دشمن نظامی ایالات متحده امریکا، از قدرت افتاده و عراق و رژیم بعثی مبلغ استقلال ملی آن تضعیف شده بود. در واقع، امریکایی‌ها در ۱۹۸۲ نام عراق را در لیست رژیم‌های تروریستی خط‌زده و از ۱۹۸۴ با این کشور مناسبات دیپلماتیک کامل برقرار کرده بودند، اما حالا، حتی یک ثانیه را، برای وارد ساختن اتهام کهنه «فعالیت‌های تروریستی» از دست نمی‌دادند تا به این وسیله به تدارک جنگ علیه «کشورهای آشوب طلب» پردازند. ایالات متحده، در همان ۱۹۸۹ نقشه جنگی ۹۰-۱۰۰۲ را، برای نبرد علیه عراق طراحی کرد. (رمزی کلارک در کتاب خود می‌نویسد: دلایل جنایات جنگی ایالات متحده امریکا در دومین جنگ خلیج فارس، از سوی تریبونال بین‌المللی علیه جنایات جنگی گردآوری شد. این تریبونال، در روزهای بیست و هشتم و بیست و نهم فوریه ۱۹۹۲ در

آن‌ها سازمان داد. سعودی‌ها، در مصر نیز، ترور اسلامی را علیه ناصر ضد امپریالیست تأمین مالی کردند.

باری، ایالات متحده امریکا، اندکی پس از اولین شوک نفتی، با کمک این دو ستون خود، منطقه خلیج (فارس) را دوباره تحت کنترل گرفت. در دهه هفتاد، در واقع، نه تنها تمام شرکت‌های تولید نفت، حتی در عربستان سعودی و کویت ملی شدند، بلکه شرکت‌های تازه ملی شده، به تجارت جهانی نفت، بیرون از مرزهای خویش فشار آوردند. به این ترتیب، سهمی که کشورهای اوپک خودشان برای صدور نفت تعیین کرده بودند، در سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ از هشت درصد به ۴۲ درصد افزایش یافت.<sup>۱۶</sup> اما عربستان سعودی، «اسب ترویا» ایالات متحده امریکا در اوپک، همیشه برای هماهنگ کردن میزان تولید نفت و بهای آن می‌کوشید. این دوره، با سقوط شاه در دسامبر ۱۹۷۸ به پایان خود رسید و آیت‌الله‌ها در ایران قدرت را به دست گرفتند. از امروز به فردا، یکی از ستون‌ها فرو ریخت. به این ترتیب، نه تنها ۱۰ درصد تولید نفت جهان از حوزه قدرت ایالات متحده خارج شد، بلکه تمام مستعمرات نفتی این حکومت به لرزه افتاد. چند ماه پس از سقوط ایران، حادثه‌ای در یکی از نیروگاه‌های هسته‌ای ایالات متحده امریکا (هریسبورگ) رخ داد و به این ترتیب، جانشین بسیار پراهمیت نفت، جذابیت خود را به میزانی دردناک از دست داد. در همان سال، یعنی در نوامبر ۱۹۷۹ دومین ستون نیز، به صورتی نگران‌کننده آغاز به لرزش کرد: ۲۰۰ «جنگنده خدا» اماکن مقدس مکه را به اشغال در آوردند و با این روش جنگجویانه، قدرت روحانی کاخ سعودی را به عنوان «نگهبان خودخوانده خانه خدا» به زیر پرسش کشیدند. یگان‌های ویژه فرانسوی توانستند با به کار گرفتن گاز ضد اعصاب، اشغال‌گران را تسلیم کنند، اما شهرت سعودی‌ها، که پیش از آن نیز به علت اتحاد با ایالات متحده امریکا آسیب دیده بود، در جهان عرب زیان سنگینی را تحمل کرد. نجات، در قالب نیروهای اتحاد شوروی که در دسامبر ۱۹۷۹ وارد افغانستان شدند، نزدیک شد و این شانس را در اختیار کاخ سعودی قرار داد که بار دیگر به عنوان قدرت خدا در برابر کافران وارد میدان شود. این، اسامه بن‌لادن جوان بود که با ماموریت پادشاه خود، سازمان‌دهی اردوگاه‌های آموزشی گروه‌های عرب را، برای نبرد در افغانستان به عهده گرفت.<sup>۱۷</sup>

این «دومین بحران نفت» برای ایالات متحده روشن ساخت که زمان سلطه غیر مستقیم به وسیله «قدرت‌های محلی دوست» سپری شده است. به جای نظریه نیکسون، «دکترین کارتر» جافناد که می‌گفت: «تلاش هر قدرت خارجی که بخواهد کنترل خلیج (فارس) را به دست بگیرد، با منافع حیاتی ایالات متحده برخورد می‌کند». در واقع، چیزی از تهدید یک قدرت خارجی در خلیج (فارس) به چشم نمی‌خورد - اتحاد شوروی در فاصله بسیار دور درگیر کلاف سر درگم جنگ افغانستان بود - اما در دوره رئیس‌جمهور جدید ریگان، فوراً نقشه‌های جنگی ریخته شد تا به وسیله آن بتوان دسترسی به منابع نفت خلیج (فارس) را، در هر لحظه، از راه‌های نظامی تضمین کرد. «نیروهای واکنش سریع» در ۱۹۸۳ فرماندهی عالی خودش (سنتکوم) را در اختیار گرفت و در همان سال ایالات متحده برنامه گسترش پایگاه‌های



نیویورک تشکیل شد و ایالات متحده را، در تمام نوزده مورد شکایت مقصر شناخت).

ایالت متحده، این بار، برای اعمال فشار بر عراق، دوستان کوییتی خود را به خدمت گرفت که مدت‌ها است بسیار بیشتر از ملت خود و هر مسأله عربی، با غربی‌ها پیوند دارند.

کویت در ۱۹۲۱ به وسیله اداره مستعمرات بریتانیا، از استان بصره عراق جدا شد و به این طریق عراق راه خود به خلیج فارس را از دست داد. اما بریتانیا در میان امیران دوستانی یافت که از سوی استعمارگران بر کویت مسلط شدند. هنگامی که انگلیسی‌ها برخلاف التماس امیران، منطقه را ترک کردند، کاخ حکام کویت، به گونه‌ای مصمم به آغوش ایالات متحده آمریکا افتاد. مناسبات، در دهه هشتاد، بسیار صمیمانه‌تر شد، زیرا گروه حاکمه کویت، میلیارد دلار نفتی را به بانک‌های غربی سپرد در ۱۹۹۰ ارزش سرمایه‌گذاری‌های خارجی کویت ۱۰۰ میلیارد دلار تخمین زده شد. سود حاصل از این سپرده‌ها از سود ناشی از تجارت نفت نیز بیشتر بود.<sup>۲۲</sup>

یک روز پس از اعلام آتش‌بس میان ایران و عراق، کویت میزان صدور نفت خود را افزایش داد و در پی آن بهای هر بشکه نفت در بازارهای جهانی از ۲۲ دلار به ۱۱ دلار کاهش یافت. این اقدام، سبب می‌شد عراق، ناتوان شده از جنگ که به شدت به درآمدهای نفتی نیاز داشت، سالانه ۱۴ میلیارد دلار از دست بدهد. همزمان با این اقدام، کوییتی‌ها خواستار باز پس دادن اعتباراتی شدند که در زمان جنگ در اختیار عراق گذاشته بودند. جنگ برای عراق ۸۰ میلیارد دلار تمام شده بود و این کشور به علت کاهش بهای نفت توانایی پرداخت نداشت. کویت، تمام تقاضاهای مربوط به سهمیه‌بندی صدور نفت یا دیدار سران کشورهای خلیج فارس را رد کرد. این کشور، همراه با امارات متحده عربی که آن هم از سوی بریتانیای کبیر تاسیس شده است - بار دیگر میزان صادرات خود را بالا بردند. سرانجام، صدام حسین کویت را متهم کرد که دست به یک جنگ اقتصادی علیه عراق زده است. نیویورک تایمز (۱۸ جولای ۱۹۹۰) اظهارات صدام حسین را چنین نقل می‌کند: «اگر حرف عراقی‌ها دیگر نمی‌تواند چیزی را حفظ کند، باید راه مؤثری اتخاذ شود تا نظم قانونی را بر سر جای خود بازگرداند و آنچه را که به ناحق سلب شده است، به صاحبانش بازگرداند. ای خدای بزرگ، ببین که ما به آن‌ها هشدار دادیم» یک روز بعد، عراق نیروهایش را در مرز کویت متمرکز کرد.

صدام، اما آن قدر زیرک بود که بداند ایالات متحده آمریکا، در تنش نظامی میان کویت و عراق چه رفتاری پیشه خواهد کرد. سفیر آمریکا در عراق، خانم «گلاپسی» او را مطمئن ساخت که: «ما، در تنش میان دو کشور عربی، مثل اختلافات شما با کویت بر سر مرزهای مشترک نظر خاصی نداریم. بکر، وزیر خارجه ما، از سخنگوی این وزارتخانه خواسته است که این موضوع را به صراحت بیان کند».<sup>۲۳</sup> بنابراین، اظهارات بوش (پدر) رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا، چند روز پس از حمله عراق، در این مورد که این کشور کویت را بدون اخطار قبلی اشغال کرده است، دروغ آشکاری بیش نبود. عراق به دام واشنگتن افتاده بود. با این حال، عراق می‌بایست هشدار را، دریافت می‌کرد. جورج بوش، در ۱۹۸۹ یک شب پیش از رسمیت یافتن مقام ریاست

جمهوری، اعلام کرده بود: «من می‌خواهم این طور بگویم: مردم، صاحب رئیس جمهوری شده‌اند که از صنعت نفت و گاز می‌آید و این رشته را می‌شناسد، در واقع خوب می‌شناسد».

بوش، این بار، استثنائاً حقیقت را گفته بود. زیرا شاخه‌ای از یک شجره ثروتمند از نیوانگلند به‌عنوان یک‌مرد نفتی، خودش ثروت هنگفتی در تکراس فراهم ساخته بود. صدام نباید اعتماد می‌کرد که بوش اجازه خواهد داد او دوباره روی پای خودش بند شود. او، می‌بایست کمتر از بوش به ژنرال نورمن شوارتسکف، پسر معمار ساواک اعتماد می‌کرد که از ۱۹۸۷ فرماندهی نیروهای واکنش سریع را به‌دست گرفته و در ژانویه ۱۹۹۰ در زمان پرزیدنت بوش مانور سنتکوم را با عنوان «Internal Look» به مرحله اجرا درآورد که طی آن عملیات جنگی علیه عراق تمرین شد. در همان ماه، شوارتسکف موقعیت خود را برای یک حضور نظامی مداوم در حوزه خلیج فارس، در برابر سنای آمریکا تقویت کرد. حالا، مسأله بر سر چیز بیشتری از مداخلات نظامی سریع و موفقیت‌آمیز می‌بود. ژنرال معتقد بود که سه پایه استراتژی تازه را نمی‌توان ندیده گرفت: پشتیبانی امنیتی، حضور ایالات متحده آمریکا و مانورهای مشترک. منظور از پشتیبانی امنیتی، صدور تسلیحات به تعبیری بود که ایالات متحده از آن دارد، حضور ایالات متحده به معنای پایگاه‌های امریکایی بود و مانورهای مشترک را می‌شد به‌عنوان قراردادان نیروهای عرب زیر فرماندهی عالی آمریکا تعبیر کرد. هنگامی که عربستان سعودی در اوت ۱۹۹۰ حاکم کویت را، که از سوی عراق فراری داده شده و از آمریکا درخواست کمک کرده بود، می‌پذیرد، حضور نظامی پیشنهادی شوارتسکف ظرف چند روز عملی می‌شود: ۵۴۲ هزار سرباز امریکایی، ۱۰۸ کشتی جنگی و ۱۸۰۰ هواپیمای جنگنده در حوزه خلیج (فارس) گرد می‌آیند. در حالی که عربستان سعودی و امیرنشین‌های خلیج فارس کاهش صدور نفت را، طبق قرارداد، جبران می‌کنند، ماشین جنگی ایالات متحده آمریکا به متلاشی ساختن عراق می‌پردازد که هنوز از ضربات جنگ پیشین به خاک افتاده است. ظرف سه هفته، بمب‌هایی فرو می‌ریزند که قدرت تخریب آن‌ها بیشتر از تمام بمباران‌های جنگ جهانی دوم است. در ۱۱۰ هزار حمله هوایی، ۲۵۰ هزار عراقی کشته می‌شوند.<sup>۲۴</sup>

کردها در شمال و شیعیان در جنوب، از سوی سیا برای قیام علیه مرکزیت به جنبش در می‌آیند. اما وقتی که در بغداد قیامی علیه صدام به وقوع نمی‌پیوندد، ایالات متحده قیام‌کنندگان را رها می‌کند تا رژیم صدام دست به کشتار همگانی آن‌ها بزند. ایالات متحده آمریکا، در واقع خواهان رهبری‌ای بود که آماده همکاری باشد، اما به هیچ عنوان خواستار یک انقلاب خلقی نبود که در نهایت با منافع خودش مخالفت داشت.<sup>۲۵</sup> آمریکا تا همین جا هم به هدف خودش رسیده بود. عراق که برای چندین دهه ضعیف شده بود، دائماً از سوی جنگنده‌های امریکایی و انگلیسی کنترل و در مواقع ضروری بمباران می‌شد و حضور نظامی در سراسر منطقه، در پی از هم پاشیدن عراق تضمین شده بود. اکنون ایالات متحده آمریکا در عربستان سعودی، ترکیه، بحرین، امارات متحده عربی، کویت، پاکستان و عمان، دارای پایگاه‌های نظامی است. میزان نیروهای نظامی (در این پایگاه‌ها) تفاوت دارد، اما «اصل» اعمال شده است: منطقه خلیج فارس، به لحاظ نظامی از سوی آمریکا اداره می‌شود.

## اسلام خوب و اسلام بد از دید تبلیغاتچی های امریکا

پایه های عربستان سعودی به عنوان آخرین تکیه گاه امریکا به لرزه افتاده است گروه مالی بن لادن عربستان، سهمی مهم در صنایع نظامی امریکا دارد در حالی که در هبری ایران به غرب متمایل شده است، آمریکایی ها هم چنان با این حکومت سرسختانه می جنگند.

با سرنیزه همه کاری می توان کرد، اما روی آن نمی توان نشست. ایالات متحده امریکا، مجبور شد این تکیه کلام قدیمی دانشمندان علوم سیاسی را هنگامی دریابد که تصمیم گرفت به افغانستان حمله کند و می خواست عربستان سعودی را به عنوان پایگاه ضربات نظامی خود مورد استفاده قرار دهد. آن ها، پایگاه هوایی «شاهزاده سلطان» را در الخرج ساخته بودند که از آن جا می توانستند همه پروازها را تا فاصله ۱۵۰۰ کیلومتری کنترل کنند و تقریباً تمام تأسیسات و عملیات نظامی شرق رازیر نظر بگیرند. مرکز عملیات، برای حمله به طالبان می بایست در این جا مستقر می شد. اما کاخ سعودی، این بار، برخلاف زمان آغاز جنگ دوم خلیج (فارس)، حاضر به همکاری نشد. نه می شد از پایگاه هوایی استفاده کرد و نه ۶۰۰۰ سرباز امریکایی که به صورت دائمی در عربستان مستقر شده اند، اجازه داشتند در عملیات تهاجمی شرکت کنند.<sup>۲۶</sup>

حاکمان، با توجه به خشم رشد یابنده مردم، جرأت آن را نداشتند که به صورت آشکار، در یک برخورد نظامی ایالات متحده علیه یک «خلق برادر مسلمان» شرکت کنند. سعودی ها، طالبان افغانستان را، حتی پس از قطع مناسبات آن ها با ایالات متحده امریکا، همچنان به رسمیت می شناختند. طالبان، از همان شاخه وهابگری اسلام بر می خیزند که حاکمیت سعودی نیز به آن تعلق دارد. بن لادن، جنگندگان ضد شوروی خدا را برای کاخ سعودی در افغانستان سازمان دهی کرده بود، در واقع در ۱۹۹۴ به خواست امریکا از تابعیت سعودی اخراج شده بود، اما به صورت آشکار، از حلقه هواداران رشد یابنده ای در عربستان برخوردار بود.

دشمنی با امریکا، به طور دقیق در میان مسلمانان بنیادگرا، رشد می کند. در سال های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ ضرباتی بر تأسیسات امریکایی در عربستان سعودی فرود آمده که طی آن ها ۲۶ نفر کشته و بیش از ۴۰۰ نفر زخمی شدند.

فاصله میان کاخ سعودی و مردم، دارای یک پایه مادی است: اکثریت، از سال ها یک سیر نزولی شتابناک را تجربه می کند. درآمد سرانه ۲۱ میلیون سعودی، از ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۸ از ۱۶۶۵۰ دلار به ۶۵۲۰ دلار کاهش یافت. ۱۵ تا ۲۰ درصد مردان میان ۲۰ تا ۲۹ ساله بیکارند. سن ۵۷ درصدی سعودی ها، کمتر از ۱۹ سال است. آن ها، در آینده ای فاقد رشد کافی اقتصادی و اشتغال رشد می کنند. بدهی کشور از صد درصد تولید ناخالص ملی بیشتر شده است و سالانه پنج درصد بر این بدهی افزوده می شود.<sup>۲۷</sup> خطر تبدیل شدن به روزمزد روند جهانی شدن پر نفت ترین منطقه روی زمین را تهدید می کند. همزمان با این، توده های فقیر شده، همواره بیش تر شاهد آن هستند که چگونه حاکمان با بی شرمی و به صورت غیرقانونی ثروتمندتر می شوند. براساس اظهارات مدیر پیشین کنسرن «تیسن»، از ۴۵۰ میلیون مارکی

که این کنسرن به صورت رسمی بابت ۳۶ تانک از سعودی ها دریافت کرد، حدود ۲۰۰ میلیون آن به جیب پیرامونیان بی شمار کاخ سعودی سرازیر شد.<sup>۲۸</sup> اگر منظور از «مسلمانان بنیادگرا» مسلمانانی باشند که احساس می کنند مسائل شان تا حد زیادی به چنین مدرنیته ای مربوط است، نباید تعجب کرد که تعداد و تعصب آن ها همواره افزایش یابد.

ایالات متحده، خودش را مسیح چنین مدرنیته ای معرفی می کند. (اما) در نگاه اکثریت مسلمانان، در همه کشورهای عربی، سیاستی دوزبانه و آمیخته به دروغ را پیش می برند. ایالات متحده، پاکستان را، به خاطر در اختیار داشتن بمب اتمی، تحریم کرد. اسرائیل، برخلاف تمام پیمان های ممنوعیت سلاح های اتمی، دارای بمب اتمی است. اما این امر از سوی امریکا نه تنها محکوم نمی شود بلکه به لحاظ سیاسی و مادی مورد پشتیبانی قرار می گیرد. عراق، به خاطر زیر پا نهادن عهدنامه های سازمان ملل متحد، دائماً به وسیله ایالات متحده و انگلستان بمباران می شود و مورد چنان تحریم تمام عیاری شده است که به موجب محاسبات کارشناسان، می بایست به قیمت مرگ نیم میلیون کودک عراقی تمام شده باشد. اما اسرائیل، آشکارا در برابر فلسطینی ها تمام عهدنامه های مهم سازمان ملل رازیر پا می نهد، بدون آن که با هیچ عاقبتی روبه رو باشد. در روز پیش از ۱۱ سپتامبر، یعنی روز حملات تروریستی در نیویورک و واشنگتن، شاهزاده عبدالله ولیعهد عربستان، در نامه ای به جورج دبلیو بوش، این سیاست ایالات متحده در خاورمیانه را، مورد انتقاد قرار داد و خواستار توجه بیشتر به منافع فلسطینی ها شد. شاهزاده، که از مدت ها پیش اداره امور را در ریاض به دست دارد، نوشت: «اکنون زمان آن فرا رسیده است که ایالت متحده به منافع متفاوت شان نیز توجه کنند. حکومت هایی که بدون لمس نبض مردم شان بر آن ها حکومت می کنند، ممکن است به سرنوشت شاه ایران مبتلا شوند»<sup>۲۹</sup> همچنین احمد زکی یمانی که سال ها به عنوان وزیر نفت عربستان همواره منافع غرب را در نظر داشت و امروز مرکز مطالعات انرژی جهانی را در لندن اداره می کند، اعتقاد دارد که سیاست اسرائیل - فلسطین ایالات متحده امریکا باید دست خوش تغییر اصولی شود، در غیر این صورت تمام منطقه دستخوش بی ثباتی خواهد شد.<sup>۳۰</sup>

(محمدرضا پهلوی) به نام خدا سرنگون شد. ارواحی که سعودی ها آن ها را احضار می کردند، اکنون به مخالف آن ها تبدیل شده اند و آن ها، وسایل مادی آن را ندارند که خلق را، با اقدام های نیکوکارانه آرام نگه دارند. دو مین «تکیه گاه دو قلو» سلطه امریکا بر خلیج (فارس) در پایه به لرزه افتاده است.

ایالت متحده باید از میان سه امکان یکی را برگزیند: پشتیبانی از جنبش های غیرمذهبی مردم سالار، که برخلاف رژیم های فئودالیستی، از سوی بزرگترین بخش جمعیت حمایت می شوند، زیرا می خواهند بیشترین بخش گنج های زمینی خود را به نفع مردم خودشان به کار گیرند. به عقیده برخی از ناظران، زمینه های چنین جنبش های سیاسی، هم در ایران هست و هم در عراق. حتی اگر چنین باشد، روشن است که ایالات متحده نمی خواهد در چنین مسیری پیش قدم شود. آن ها نمی خواهند قدرت های سیاسی را تحمل کنند که با مسأله نفت از نقطه

جنگ به کار گیرد. امریکا، اصلاً ثبات نمی‌خواهد. این حکومت، خواستار موقعیتی است که در آن هر زمان بتواند با اشاره به خطرات تروریستی و یا تهدید جریان آزاد نفت و سایر منابع یا راه‌های حمل و نقل امپریالیسم جهانی دست به تهاجم نظامی بزند. پرزیدنت بوش گفته است: جنگ علیه تروریسم طولانی خواهد بود، شاید ده‌ها سال. جنگ جهانی سوم، در شکل مداخله آشکار نظامی انجام می‌شود.

### جنگ علیه ترور، جنگ‌های بسیار به‌خاطر نفت

۱. جنگ علیه تروریسم، استراتژی تأمین امنیت برای جهانی شدن سرمایه با توسل به نیروی نظامی است. این استراتژی، بیش از هر چیز در خدمت کنترل نظامی تولید و فروش نفت است. این امر را، هیچ چیز بهتر از تصمیمات دولت و مجلس آلمان، در زمینه حوزه ماموریت ارتش مداخله‌گر، ثابت نمی‌کند: "شبه جزیره عربستان، آسیای میانه و مرکزی، شمال آفریقا و همچنین مناطق دریایی متصل به آن". در این مناطق، ک از شاخ آفریقا تا چین دامن می‌گسترند، بیش از سه چهارم ذخائر نفت و بیش از نصف تمام ذخائر گاز جهان خفته‌اند.

۲. این جنگ دارای یک وجه نظامی و یک وجه سیاسی است. جورج دبلیو بوش، رئیس جمهور امریکا می‌گوید: "ما این درس را آموخته‌ایم که اجازه نداریم پس از رسیدن به هدف‌های نظامی خود، به سادگی عقب‌نشینی کنیم".

۳. در جهان اسلام، جایی که یک میلیارد و سیصد میلیون انسان زندگی می‌کند و یک پنجم ذخائر نفتی جهان خفته است، امریکای هاروی رژیم‌های محافظه‌کار و مرتجعی حساب می‌کند که حاضر به همکاری با آن هستند (مثل امروز عربستان سعودی). نیروهای اسلامی که با "جهانی‌شدن" ساخت امریکا مخالفند، مه‌رداغ "بنیادگرا" و "تروریست" می‌خورند و با آن‌ها به وسیله قدرت نظامی جنگیده می‌شود. جنبش‌های دموکراتیک و غیرمذهبی، به‌عنوان "ضد امریکایی" بالقوه رد می‌شوند. چنین برنامه‌ای نمی‌تواند به ایجاد ساختارهای ثبات سیاسی کمک کند. اما این، با محاسبات امریکایی‌ها جور در می‌آید: در یک موقعیت ناآرام سیاسی، کنترل نظامی باید تمار عیار باشد.

۴. "نبرد با تروریسم" باید همه کشورها را مجبور به چیدن در قالب ساختارهای امپریالیسم جهانی کند. پرزیدنت بوش می‌گوید: شما، یا با ما هستید یا با تروریست‌ها". کسی که از پس آزمایش کیفیت امریکا برنیاید، باید روی مداخله نظامی و ویرانی حساب کند.

۵. پیشبرد سیاست جهانی کردن، با توسل به ابزارهای نظامی، باید برای دوره‌ای طولانی ادامه یابد. پرزیدنت بوش: "جنگ ما علیه تروریسم با القاعده شروع می‌شود، اما در آن‌جا پایان نمی‌یابد. این جنگ، تا زمانی که تمام گروه‌های تروریستی در گستره جهان منکوب نشده باشند، متوقف نخواهد شد... نه تنها یک نبرد، بلکه یک جنگ پر دوام، به‌گونه‌ای که ما تا به امروز تجربه نکرده‌ایم..." اعلان جنگ مجلس فدرال آلمان، صورت حساب را می‌پردازد. صلاح‌های آلمانی، هر گاه دولت‌های مورد نظر موافقت کنند باید همه جا به کار گرفته شود. حالا گفته می‌شود که سوماتی اصلاً حکومتی ندارد سرویس‌های مخفی

نظر استقلال ملی برخوردار می‌کنند. به این دلیل آن‌ها مثل گذشته با ایران به‌عنوان «کشور آشوب‌گر» می‌جنگند، در حالی که رهبری سیاسی این کشور، آشکارا به‌غرب متمایل شده است.

در حالی که اتحاد اروپا روی این چرخش حساب می‌کند، ایالات متحده همچنان سرسختانه بر رد کردن ایران پای می‌فشارد. ایالات متحده، خواستار دست نشانده است و نه شریکی که مجبور باشد بر اساس معیارهای نو چیزی را با او تقسیم کند.

جورج دبلیو بوش، یک مرد نفتی تمام عیار است. به‌همین دلیل، ایالات متحده حاضر نیست اجازه دهد رژیم زیر فشار قرار گرفته سعودی و همراه با آن، همه رژیم‌های فئودالیستی حوزه خلیج (فارس) به نفع مخالفان بنیادگراشان سقوط کنند. زیرا که این مخالفان، بر سر بهره‌برداری از گنج‌های زمینی خود به نفع خودشان پای می‌فشارند. بنیادگرایی، تنها دارای کیفیتی مذهبی نیست، بلکه جنبه سیاسی هم دارد. برای یک مسلمان، جهان بر اساس ملیت‌ها تقسیم نشده است که هر کدام می‌توانند مذهب خودشان را داشته باشند. بلکه مسأله آن‌ها مذاهب هستند که ملت‌ها زیر لوای آن‌ها تقسیم شده‌اند. هنگامی که یک مسلمان بنیادگرا از «کافران» سخن می‌گوید، منظورش مخالف سیاسی است که می‌خواهد با تمام توان با او به دشمنی برخیزد.

ایالات متحده امریکا، این را هم به‌روشنی دریافته است و به‌همین دلیل اسلام بنیادگرا را دشمن خود و مادر ترور می‌شناسد. تبلیغاتچی‌های حکومت و رسانه‌های گروهی، از این امر خسته نمی‌شوند که تکرار کنند باید میان این بدها و اسلام خوب تمایز قائل شد. اسلام خوب، در چهره رژیم‌هایی تجسم می‌یابد که به‌نام خدا در کنار امریکا ایستاده‌اند، شاهان و امیران و شیوخ حوزه خلیج فارس. این‌ها، به‌رغم همه اختلاف نظرهای داخلی، شرکای آزمایش پس داده محسوب می‌شوند. نه تنها به‌لحاظ استراتژی عمومی، بلکه حتی در معنای کاملاً خصوصی. موسسه سعودی بن‌لادن، تا ۱۱ سپتامبر، در شرکت تسلیحاتی امریکایی «کارلایل کورپریشن» سهم داشت که بیش از هر چیز از طریق صدور اسلحه به خاورمیانه میلیاردها دلار درآمد داشت. (این مؤسسه پس از ۱۱ سپتامبر محرمانه عقب نشست) بوش پدر و پسر، هر دو مشاور و مدیر شعبه این شرکت بودند. ۳۱ رئیس کارلایل کورپریشن، فرانک کارلوچی وزیر دفاع پیشین امریکا است. بکر، وزیر خارجه پیشین امریکا نیز جزو مشاوران این شرکت است. گروه سعودی بن‌لادن، همچنین سهامدار شرکت سرمایه‌گذاری امریکایی فرمونت است که جورج پی‌شولتز یکی دیگر از وزیران خارجه امریکا عضو شورای مدیریت آن است. سیتی‌گروپ، بانک طرف معامله بن‌لادن‌ها در غرب باز هم از سوی رابرت رابین یکی از وزیران اقتصاد پیشین امریکا اداره می‌شود. این، آمیزه‌ای از منافع و آدم‌ها، یک جبهه محکم از تکزاس - وال استریت - خلیج.

ایالات متحده امریکا این جبهه را تأمین می‌کند و هر اپوزیسیون سکولار و دموکراتیکی را، مثل اپوزیسیون بنیادگرای اسلامی سرکوب می‌کند. طبعاً به این صورت ثبات سیاسی برقرار نخواهد شد. اما شوخی به‌طور دقیق در همین جا است. از آن‌جا که نمی‌توان روی سر نیزه نشست، ایالات متحده امریکا تصمیم گرفت این حربه را از طریق

بیانجامد. تا این جا، همچنین برای پایداری در برابر جهانی شدن سرمایه‌داری در کنار کنسرن‌های چند ملیتی و سازمان بین‌المللی، بار دیگر مخاطبان مشخصی به عنوان حکومت‌های ناسیونالیستی وجود خواهند داشت.

#### پی‌نوشت‌ها:

- Bericht an die Trilaterale (Kommission Garnett/Rahr/Watanabea, S.36)
- State Oil Company of Aserbaijan (SOCA)R
- Davoser World Economic, Eurasia Econoic Summit Forum.
- Reiner Freitag - Wirminghaus, Geopolitik am Kaspischen Meer. Der Kampf um neue Energieressourcen, Sonderveroeffentlichung des BIOst, Koeln 1998, S.30.
- R.F. Wirminghaus: Politische Konstellationen im Suedkakaudasus, Aus Politik und Zeitgeschichte, B 42/99, S. 23.
- Die Zeit, 4.05.2000
- Caspian - Pipeline-Consortiums (CPC).
- Ambo: Albanian-Macedonian-Bulgarian-Oil-Corporation.
- Handelsblatt 04.12.2001.
- Offshore Kazakhstan International Operating Company.
- Handelsblatt 23.02.2001.
- bp statistical Review of world Energy 2001, London, S. 4-6
- Ramsey Clark: Wustenturm. Gottlingen 1993, S. 26.
- Daniel Yergin: Die Jagdnach Öl, Geld und Macht. Frankfurt / Main 1991 S. 688ff.
- Yergin: Der Preis... S. 775.
- Stern 48 / 2001.
- Yergin: Der Preis...S.802.
- Die Zeit,
- Ramsey Clark: Wustenturm.S.36.
- Dillip Hiro:The Longest War, New York, 1991.
- Clark: Wustenturm, S.32.
- Yergin:Der Preis....S.890.
- Klaus Maher / Fred Schmid:Krieg um Öl und Dollar - Ordnung.ISW - Report Nr.5 S.13
- Sifry / Cerf:The Gulf War Reader. New York 1991.S.130
- Clark: Wustenturm, S.251
- Bernhard Lewis: Revolte auf the Islam New York, 19. 11. 2001.
- Financial Times Deutschland, 5.10.2001
- Handelsblatt, 30. 03. 2000
- Der Spiegel, 27. 09. 2001
- Die Zeit, 47 / 2001
- Zeit, 47 / 2000

امریکا و بریتانیا، اکنون دولت تبعیدی را برای عراق پایه‌ریزی می‌کنند، کاری که به طور طبیعی برای هر کشور دیگری، هر وقت بخواهند خواهند کرد. حتی در شرایط آماده‌باش کامل برای حمله به عراق و سوماتی خطر حمله جنگی، همه کشورهای تسلیم‌ناپذیر دیگر را مورد تهدید قرار می‌دهد.

۶. به جای اصل ترك مخاصمه، اکنون دکترین جنگ، پیروزی را گوش مالی تربیتی شکست خوردگان اعتبار یافته است. قدرت قوی‌ترها، جای قدرت حقوق بین‌المللی را گرفته است. ایالات متحده آمریکا، به عنوان تنها ابر قدرت باقی مانده در جهان، همواره بیشتر از پیش از ورود به قواعد بین‌المللی تازه یا به رسمیت شناختن قواعد کهن سرباز می‌زند. این حکومت، پیمان‌های آ.ب. ام و کیوتو را به رسمیت نمی‌شناسد و از تأیید پیمان منع سلاح‌های میکروبی یا دادگاه بین‌المللی خودداری می‌کند. ایالات متحده، به‌ویژه با تمام قدرت با دادگاه بین‌المللی مبارزه می‌کند که پیش از هر چیز برای يك مبارزه مؤثر و قانونی بین‌المللی با تروریسم نمی‌توان آن را نادیده گرفت. آمریکا نمی‌خواهد عملکرد جهانی خود را از طریق حقوق بین‌الملل محدود کند.

۷. اجرای برنامه‌های نظامی به‌عنوان نوع مؤثر سیاست جهانی، موقعیت آمریکا را به عنوان قدرت مسلط تضمین می‌کند در این مبادله تسلیحاتی، هیچ کشور دیگری نمی‌تواند رقابت کند. از آن‌جا که ایالات متحده آمریکا همبستگی شرکای خود را طلب می‌کند اما خودش تصمیم می‌گیرد که کی و کجا و در چه مقیاسی آن‌ها را فرا بخواند رقبای خود را مجبور می‌کند که تنها به حلقه‌ای از زنجیر تبدیل شوند. ۸. با این همه، "همبستگی نامحدود آلمان،" وفاداری يك دنباله‌رو ندارد". برعکس: آمریکایی‌ها، با مداخلات و فشارهای خود، منافع سرمایه آلمانی را تأمین می‌کنند. در خاورمیانه، نفت مورد نیاز آلمان، و در آسیای مرکزی، بازار گاز که پیش از همه از سوی شرکت‌های آلمانی مورد استفاده قرار می‌گیرد، آخرین مسأله نیست. از این گذشته، کنسرن‌های فراملیتی، هم، همیشه دارای منافع جهانی هستند. اما در میان این بلوک‌ها، حکومت‌های ملی نیز، به عنوان رقیب حضور دارند. آلمانی‌ها می‌خواهند با توان بالقوه مداخله نظامی خود ثابت کنند که آن‌ها نیز می‌توانند در این بازار جهانی سهم داشته باشند. یوشکا فیشر، وزیر خارجه جمهوری فدرال آلمان گفته است: "یازده سپتامبر محور (سیاست جهانی) را جا به جا کرده است و ما اروپایی‌ها باید متوجه باشیم که به حاشیه رانده نشویم."

۹. در "نبرد با تروریسم" حکومت‌های ناسیونالیستی همواره اهمیتی روز افزون‌تر می‌یابند. استقرار و کاربرد ارتش‌های مداخله‌گر، از سوی نمایندگی‌های حکومت‌های ناسیونالیستی زمینه‌سازی و هدایت می‌شود. این فاعده، همچنین در امر "ملت‌سازی" معتبر است، حتی اگر از سوی سازمان‌های بین‌المللی که خود از کشورهای ناسیونالیستی تشکیل شده‌اند، پیش برده شود. وجه داخلی "نبرد با تروریسم" نیز با توجیه "امنیت داخلی" از سوی حکومت واقعیت می‌یابد. موقعیت نولیبرالی، که به موجب آن پیشرفت با عقب‌نشینی حکومت اندازه‌گیری می‌شود، می‌بایست در عرصه تأمین حاکمیت به تسلیم